

دیدار جمعی از نخبگان علمی و دانشجویان دانشگاه ها - 7 / مهر / 1387

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی متشکریم از شما دوستان جوان که این فضای سرشار از نشاط جوانی با شاخص عقلانیت و تفکر را امروز در حسینیه ی ما به وجود آوردید. و امیدواریم که این روحیه - که هنگامی که با دین خواهی و روحیه ی تقوا همراه شود، مشکل گشای همه ی مراحل زندگی کشورهاست - روز به روز در بین شما دوستان دانشجو و جوانان عزیز گسترش پیدا کند.

مطالبی که دوستان اینجا بیان کردید، بسیار مطالب خوبی بود؛ یعنی برای من که با دقت حرف کسانی را که اینجا حرف میزنند، گوش میکنم - چه دانشجوها و جوانها، چه گروه های دیگری که گاهی اینجا شرکت میکنند، یا در هر جلسه ای که من با يك جمعی روبه رو هستم و با آنها حرف میزنم، مایلم حرفهایشان را با دقت بشنوم و استفاده کنم - صحبت های امروز شما بسیار پرمغز و مفید به نظرم آمد که این يك میانگین و سطح متوسطی از ذهنیت و عقلیت دانشجویی را هم به ما نشان میدهد. نمیخواهیم بگوئیم شما نماینده ی همه ی دانشجویهای کشوری؛ اما بالاخره نشان دهنده ی این است که این سطح از تفکر و اندیشه ورزی و مسئله شناسی و تلاش برای حل مشکل و حل مسئله، امروز در دانشگاه ما وجود دارد؛ این برای من بسیار جالب هست.

نکاتی را دوستان ذکر کردید. من البته یادداشتهائی دارم که اگر مجال بشود، خدمت دوستان عرض میکنم، اما به نظرم میرسد برخی از همان چیزهائی که در ذهن من هست، با نگاهی به آنچه که شما بیان کردید و توضیحی درباره ی آنها، گفته خواهد شد. بد نیست يك مروری بکنیم به آنچه شما گفتید.

دوستی گفتند که نسل جدیدی در حال ظهور است. این کاملاً درست است. البته این، اولین نسلی که دارد در انقلاب خودش را نشان میدهد، نیست؛ قبل از شما هم يك نسل خودش را در انقلاب نشان داد - در واقع متولد شد - و دست قدرتمند و انگشت گره گشای خودش را به کار انداخت. آن هم نسل انقلاب بود؛ آن هم پرورش یافته ی جای دیگر و فضای دیگری نبود؛ چون انقلاب مثل يك کوره ی گدازنده است؛ تغییردهنده ی شکل و نظم عناصر موجودات است. انقلاب يك چنین حالتی است؛ مثل آنچه که قدیمی ها میگفتند: اکسیر، کیمیا، که عنصر مس را به عنصر طلا تبدیل میکند. این البته حالا ممکن است در ذهن بعضی ها افسانه به نظر برسد؛ افسانه هم نیست؛ واقعیت داشته و دارد. انقلاب يك چنین چیزی است؛ تغییردهنده است، دگرگون کننده است. این دگرگون سازی فقط در سطح مناسبات اجتماعی نیست، بلکه در درجه ی اول، در لایه ی درون انسانها و ذهنیتهاست. اولین تغییر، اینجا داده میشود؛ در دلها. بنابراین آن نسل جوانی که وقتی انقلاب شد، پانزده سالش بود، شانزده سالش بود، هیجده

سالش بود، آزمایش خودش را در میدانهای انقلاب داد؛ بعد هم در دوران دفاع مقدس با ایجاد آن فضای عجیب. آن نسل هم متولد انقلاب است، این نسل هم که شما میگوئید دارد ظهور میکند، این را هم من کاملاً قبول میکنم؛ تصدیق دارم و آن را حس میکنم.

سؤال میشود که مأموریت این نسل چیست؟ الزاماتش چیست؟ کی میخواهد او را پیش ببرد و هدایت کند؟ اینها سؤالهای خوبی است. به نظرم میرسد این سؤالها سؤال است، لیکن ابهام نیست. پاسخ به این سؤالها معلوم است. انقلاب برای ایجاد يك دولت به جای دولت که به وجود نیامد، برای ایجاد يك نظام، يك مجموعه ی ملی و انسانی بر اساس يك تفکر به وجود آمد. آن تفکر، تفکر اسلام است. ادعای ما این است - که این ادعا را اثبات هم میکنیم و ثابت شده است؛ قطعی است - ما معتقدیم راه سعادت انسانها به دست تعالیم انبیاء است، که کاملترینش هم تعالیم اسلام است. بشر منهای تعالیم انبیاء حتی پیشرفت مادی هم در این حدی که پیدا کرده، پیدا نمیکرد؛ چه برسد به تعالی معنوی و بهجت معنوی و آرامش و آسایش روانی که زمینه ساز عروج اوست به معارج والای ملکوتی انسان. راه سعادت انسان این است.

برای اینکه تفکر انبیاء در جامعه پیاده شود، يك حرکت بلندمدت و طولانی لازم بود. این انقلاب با این هدف به وجود آمد. جامعه ی اسلامی، کشور اسلامی، نه فقط دولت اسلامی، نه فقط تشکیل يك نظام اسلامی، بلکه تشکیل يك واقعیت و يك مجموعه مردمی که بر اساس تعالیم اسلام - که لبّ لباب تعالیم انبیاء است - زندگی میکنند و آثارش را احساس میکنند. این هدف ماست. خوب، ما به این هدف هنوز نرسیدیم، توقع هم نبود که در ظرف سی سال برسیم. این هدف، هدف خیلی طولانی مدتی است. باید تلاش کرد، باید کار کرد تا به این هدف رسید؛ شما مسئولیتتان این است. مأموریت این نسل این است؛ کشور و ملتتان را به آن جایگاهی که معنایش این باشد که يك جامعه ی اسلامی به معنای واقعی تشکیل شده، برسانید. این را الگو کنید. این میشود بزرگترین وسیله برای گسترش این فکر و گسترش این تجربه در عالم؛ این مأموریت این نسل است که در تصور و در جنبه ی نظری، چیز مشکلی نیست. البته کار، کار بسیار دشواری است. همان تحرك جوانی، همان انگیزه ی جوانی را لازم دارد؛ با تلاش فراوان جهادی که حالا گفته ایم و عرض میکنیم. هدف این است: ما کشور اسلامی میخواهیم. کشور اسلامی وقتی تشکیل شد، معنایش این است که دنیای مردم آباد خواهد شد، نه به معنای آبادی ای که در نظامهای مادی وجود دارد.

در نظامهای مادی آبادی وجود دارد؛ یعنی قدر مطلق پیشرفتهای مادی خوب است؛ اما در مورد همان پیشرفتهای مادی هم تعادل و نگاه عادلانه وجود ندارد. یعنی شما الان مثلاً می بینید که در کشور ثروتمندی مثل آمریکا، ثروتمندش اولین ثروتمند دنیاست، لیکن فقیرش هم گاهی بدترین فقیر دنیاست؛ از سرما میمیرد، از گرما میمیرد، از گرسنگی میمیرد. طبقه ی متوسطی در آنجا زندگی میکنند که اگر شبانه روز، تمام وقت، با همه ی توان کار نکنند، نمیتوانند شکمشان را سیر کنند. این برای بشر خوشبختی نیست، این برای يك جامعه خوشبختی نیست. بله، تولید ناخالص داخلی اش را نگاه کنی، ده برابر يك کشور دیگر است؛ این که دلیل نشد. یعنی حتی در برخورداری های مادی هم عدالت نیست، همه گیری نیست؛ یعنی همه برخوردار نیستند؛ چه برسد به برخورداری معنوی؛ آرامش روانی نیست، توجه به خدا نیست، تقوا و پرهیزگاری نیست، پاکدامنی و طهارت نیست، گذشت و اغماض نیست،

ترحم و دستگیری از بندگان خدا نیست ؛ و نیست و نیست و نیست.

این، آن پیشرفتی نیست که کشور اسلامی و جامعه ی اسلامی دنبال آن است. آن خوشبختی ای که ما برای جامعه ی اسلامی، برخورداری ای که برای جامعه ی اسلامی قائلیم، فقط این نیست که شما اینجا نگاه میکنید ؛ بلکه برخورداری مادی و معنوی. یعنی فقر نباید باشد، عدالت باید باشد، تقوا و اخلاق و معنویت و پرهیزگاری هم باید باشد. این، آن هدفی است که باید دنبال او برویم.

یکی از دوستان میگفتند که به این دلائل، آینده ی جنبش دانشجویی دچار ابهام است! من میگویم هیچ دچار ابهام نیست. اتفاقاً همان برادری که این مطلب را گفتند، وظائف جنبش دانشجویی و کارهایی را هم که جنبش دانشجویی باید انجام بدهد، ذکر میکردند ؛ خوب، دیگر چه ابهامی؟! همین کارها را باید انجام بدهید ؛ با این هدف، با این مقصد.

يك سؤال اینجا مطرح میشود که برای رسیدن به این هدف والا و بسیار برجسته و بزرگ، وظیفه فقط متوجه دانشجویان است؟ آن هم دانشجویانی که برای خودشان رسالتی قائلند که شما اسمش را میگذارید جنبش دانشجویی ؛ یعنی دانشجوی متحرك، دانشجوی فعال ؛ دانشجویی که از نیروی فکر و توان جسمی و روحی خودش میخواهد برای پیشرفت استفاده کند ؛ آیا فقط اینها مخاطبند؟ بلاشك نه. سنگین ترین مسئولیت بر عهده ی مسئولان و انواع نخبگان جامعه است ؛ نخبگان علمی و نخبگان فکری و نخبگان سیاسی، لیکن جریان دانشجویی فعال هم مسئولیت سنگینی دارد. یکی از مسئولیتهای جریان دانشجویی، تلاش برای فهمیدن است ؛ یعنی تفکر.

من به نظرم میرسد یکی از کارهای لازم، تشکیل جلسات فکری وسیعی است که مجموعه ی دانشجویی، همراه با مجموعه ی حوزوی، با برنامه ریزی خوب، میتواند به وجود بیاورد تا بنشینند درباره ی مسائل گوناگون فکر کنند. گسترش فکر و پراکندن فکر درست و صحیح میتواند همان ثمراتی را بیخشد که ما در زمینه های مسائل علم و فناوری و پیشرفت علوم از دانشجو توقع داریم ؛ یعنی شکوفائی، آوردن حرف نو به میدان اندیشه، با يك حرکت صحیح و جهتگیری درست. یکی از کارها این است.

یکی از کارها، مشخص کردن اصول است. ما اصولی داریم که باید از این اصول تخطی نشود. یعنی به نام فکرپردازی و اندیشه پردازی، از اصول انحراف پیدا نشود. اصول، شاخصهای راه صحیح و صراط مستقیم است. خطاست اگر اصول را به دیواره هائی تشبیه کنیم که انسان از وسط این دیواره ها باید حرکت کند ؛ نه، اصول شاخصند. يك راه مستقیمی وجود دارد، يك صراط مستقیمی هست که این، انسان را به هدف میرساند. این صراط مستقیم را باید

شناخت، باید کشف کرد. هیچ کس در محدوده ی صراط مستقیم زندانی نشده. اجبار به پیمودن صراط مستقیم در هیچ کس نیست. این اصول کسی را اجبار نمیکند، الزام نمیکند، محدود نمیکند، بلکه این اصول انسان را هدایت میکند و به او میگوید که اگر چنانچه بر طبق این اصول حرکت کردی، به آن نتیجه ی مطلوب خواهی رسید؛ اگر از این اصول تخطی کردی، به هدف نخواهی رسید. آخر، اشکال بیراهه همین است. بیراهه، دو اشکال دارد: یک اشکال این است که انسان به سرمنزله مقصود نمیرسد؛ اشکال دیگر این است که وقت انسان تلف میشود؛ فرصتها از دست میرود.

این کسانی که در طول این صد سال، صد و پنجاه سال اخیر در کشور ما داعیه ی اصلاح و پیشرفت و ترقی سر دادند و ما را حقا و انصافاً به بیراهه کشاندند، این گناه بزرگ را انجام دادند؛ هم ما در طول این صد و پنجاه سال به مقصد نرسیدیم و عقب ماندیم، هم وقتمان تلف شد. چند نسل پی درپی باید بیایند، ضایع شوند، در این تیه (1) سرگردانی بروند و به نتیجه نرسند، تا یک وقت یک نسل متوجه بشود که اشتباه کرده اند؛ راه را برگردد، شروع کند از نو حرکت کردن. گناه آن کسانی که جوامع بشری را به بیراهه میکشاندند، این است که وقت آنها و عمر آنها و فرصتهای آنها را ضایع میکنند.

یک روز به جامعه ی ما اینجور تفهیم کرده بودند که راه پیشرفت این است که ما از غربی ها تقلید کنیم؛ آن هم نه تقلید در دانش آموزی و دانش اندوزی، تقلید در ظواهر؛ زنهایمان بی حجاب بشوند؛ مردهایمان کلاه فلان جور و لباس فلان جور بپوشند. میدانید در کشور ما، دوره ای بر مردم ما گذشت که گذاشتن یک کلاه مخصوص به نام کلاه پهلوی اجباری شد و اگر کسی این کلاه را بر سر نمیگذاشت، مجرم شمرده میشد! بعد یک قدم جلوتر رفتند، گفتند یا کلاه پهلوی یا شاپو؛ چون غربی ها - اروپائی ها - این لباس را میپوشند. انواع و اقسام لباسهایی که در داخل کشور - لباسهای محلی - پوشیده میشد، همه منسوخ و ممنوع شد؛ برای اینکه لباس متحد الشکل از غرب آمده، پوشانده بشود. برای چی؟ برای پیشرفت! پیشرفت کشور را در این دانستند که مردم ما کت و شلوار بپوشند، کروات ببندند، زنهای ما بی حجاب حرکت نکنند؛ رسوم و عادات غربی را یاد بگیرند. ببینید چقدر خسارتبار است برای یک کشور؛ چقدر مایه ی شرمندگی است، وقتی انسان فکر نکند. آن روز نه فقط شرمنده نمیشدند، افتخار هم میکردند، با صدای بلند هم این را فریاد میکردند. این، بیراهه است. نسخه ی پیشرفت، نسخه ی غلط؛ بیراهه. اصول برای این است که این اشتباهات پیش نیاید.

یکی از دوستان، اعتراضهای صریحی کردند. خصوصیت دانشجو هم همین است. به اشخاص و دستگاه ها اعتراضهایی کردند - حالا آن اعتراضها ممکن است وارد باشد، ممکن است وارد نباشد؛ من روی آن نمیخواهم قضاوت بکنم - اصل اینکه دانشجو حرفش را روشن و صریح و آشکار بزند و دچار سیاسی کاری نشود، چیز مطلوبی است. بدترین اشکال و اشکال وارد بر محیط دانشجویی این است که دانشجو دچار محافظه کاری شود و حرفش را با ملاحظه ی موقع و مصلحت خیالی بیان کند؛ نه، دانشجو باید حرفش را صریح بزند. البته در کنار این صراحت در بیان، صداقت در نیت هم باید وجود داشته باشد و در کنار او، سرعت در پذیرش خطا؛ اگر ثابت شد که خطاست. فرق شمای جوان و دانشجو و صادق و پاکیزه دل، با یک آدم سیاسی کار باید در همین باشد؛ حرفتان را صریح بزنید؛

آنچه را که میزنید، از دل بزنید ؛ و اگر چنانچه معلوم شد که اشتباه است، سریع پس بگیرید ؛ راحت. این، به نظر من یکی از بهترین شاخصه های دانشجویی است.

یکی از این اعتراضها، اعتراض به صدا و سیما بود و اینکه بعضی میگویند اگر چنانچه صدا و سیما را نقد کنیم، بر خلاف رهبری مطلبی گفته ایم ؛ چرا؟ چون رهبری رئیس صدا و سیما را معین میکند! اگر واقعاً ملاک این باشد، که آدم باید به هیچ کس اعتراض نکند ؛ چون رئیس قوه ی قضائیه را هم رهبری انتخاب میکند، رئیس جمهور هم بعد از انتخابات، تنفیذ رهبری دارد ؛ میگوید نصب کردم. پس باید به هیچ کس اعتراض نکرد. نه آقا، اولاً صدا و سیما را رهبری اداره نمیکند ؛ این معلوم باشد. صدا و سیما را رئیس صدا و سیما اداره میکنند. و رهبری هم در موارد زیادی اعتراضهایی دارد. همین اعتراضهایی که شما دارید، بعضی هایش یا خیلی هایش، اعتراضهای ما هم هست. احتمالاً اعتراضهای دیگری هم هست که چون برای من از جوانب مختلف گزارش می آورند - با اینکه خود من ممکن است به قدر شما تماشاچی تلویزیون یا گوش کننده ی رادیو نباشم - اطلاعاتم زیاد است. از وضع صدا و سیما اعتراضهایی هم میکنیم، اشکالاتی هم میکنیم، گاهی با آنها دعوا هم میکنیم. بالاخره آنها هم يك ضرورتهایی دارند و جواب میدهند ؛ گاهی جوابشان درست است، گاهی هم نادرست است. به هر حال اعتراض هست و انتقاد شما از صدا و سیما مطلقاً به رهبری منتقل نمیشود. شما حق دارید انتقاد کنید ؛ هیچ اشکالی ندارد.

یکی از دوستان میپرسند که به نظرات امام چگونه دست پیدا کنیم؟ به نظر من این کاملاً روشن است. نظرات امام يك مجموعه است و خوشبختانه بیانات امام ثبت شده است و همین است که هست. مثل همه ی متونی که از آنها میشود تفکر گوینده را استنباط کرد ؛ منتها با شیوه ی درست استنباط. شیوه ی درست استنباط این است که همه حرفها را ببینند، آنها را در کنار هم قرار بدهند ؛ توی آنها عام هست، خاص هست ؛ مطلق هست، مقید هست. حرفها را باید با همدیگر سنجید، تطبیق کرد ؛ مجموع این حرفها، نظر امام است. البته کار خیلی ساده ای نیست، اما روشن است که باید چه کار کنیم: يك کار اجتهادی است ؛ اجتهادی است که از عهده ی شما جوانها برمی آید. بنشینند واقعاً گروه های کاری در زمینه های مختلف، نظر امام را استنباط کنند، از گفته های امام به دست بیاورند.

حالا يك جمله از آن چیزهایی که در ذهنم بود و یادداشت کردم، عرض بکنم. چون وقت نیست و تا اذان زمان زیادی نمانده. همین طور که چند نفر از دوستان اشاره کردند، ما وارد دهه ی چهارم عمر نظام جمهوری اسلامی داریم میشویم. البته يك نظام اجتماعی در سی سالگی و سی و پنج سالگی يك نظام کاملاً جوان است ؛ اگر چنانچه بخصوص در این نظام، تحرك و تحولاتی درونی بموقع و بجا وجود داشته باشد، به آسانی سالخورده و فرسوده هم نخواهد شد ؛ با گذشت صدها سال هم پیر و فرسوده نمیشود، لیکن آنچه مسلم است، در این سنین - در سنین سی سالگی و سی و پنج سالگی و چهل سالگی - يك نظام اجتماعی، يك نظام جوان است. یعنی چه جوان است؟ یعنی هنوز به تجربه ی بیشتر احتیاج دارد ؛ هنوز به کار و تلاش بیشتر در زمینه ی مبانی نیاز دارد تا به پختگی و قوام برسد.

ما گفتیم که در این دهه، آنچه که به عنوان يك هدف و شعار - برای اینکه دنبال کنیم که مرحله ای را بگذرانیم - باید مورد توجه قرار بگیرد، «پیشرفت و عدالت» است. این را شعار قرار بدهیم: پیشرفت و عدالت. پیشرفت را عرض کردم؛ مقصود، پیشرفت همه جانبه است؛ یعنی پیشرفت مادی و پیشرفت معنوی. پیشرفت مادی را هم نمیکنیم. یعنی مطلقاً مسئله ی معیشت مردم، مسئله ی اشتغال مردم، مسئله ی پیشرفتهای علمی و فناوری را مطلقاً دست کم نمیگیریم. اینها کاملاً مهم است و باید دنبال شود، تا در این زمینه ها فقر نباشد، بیکاری نباشد، گرانی و تورم قیمتها نباشد؛ در این تردیدی نیست. اما در کنارش، به این اکتفا هم نمیکنیم، بلکه باید فکر روشن، اعتقاد عمیق، انگیزه ی روزافزون و جوشان و اخلاق انسانی و والای اسلامی در کنار اینها گسترش پیدا کند.

همان طور که عرض کردم، از بیراهه ها باید ترسید. گاهی اوقات يك چیزها و راه هائی را برای پیشرفت پیشنهاد میکنند که بیراهه است. يك نمونه اش را گفتیم؛ مثل پیشرفتهای دوره ی پهلوی که حقیقتاً بعضی اش توقف و بعضی اش پسرفت و سقوط بود - که حالا جای تفصیلش در این جلسه نیست؛ چون وقت نیست - آن يك الگو بود که واقعاً بیراهه بود؛ به ظواهر دلخوش کردن، غربی ها را معیار و ملاک قرار دادن و دنبال آنها حرکت کردن که نتیجه اش همین میشود که در آن پنجاه شصت سال شوم و سیاه در دوران پهلوی مشاهده شد.

يك نمونه ی دیگر از این بیراهه ها، نمونه هائی است که گاهی ممکن است در زمان ما هم پیدا بشود؛ باید توجه داشت. در این نمونه ی دوم، اسمی از ظواهر آورده نمیشود، هویت ایرانی و اسلامی هم مثل آنچه که در آن شکل اول دیده میشد، نفی نمیشود؛ لیکن يك حالت نومیدی از تحرك و پیشرفت در این مسابقه در سیاستگذاران و سر رشته داران امور و سخنگویان جامعه مشاهده میشود. یعنی نگاهی که به غرب میکنند، يك نگاه به يك نقطه ی والا و دست نیافتنی است، اسمش را هم میگذارند واقع بینی! میگویند آقا واقع قضیه چیست؛ امروز اینها از لحاظ علمی اینقدر جلویند، در زمینه های گوناگون این همه پیشرفت کرده اند؛ این همه نظریات مختلف در علوم انسانی، در زمینه های مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی؛ این همه نظر، این همه فکر، این همه نظریه ی نو، ابتکاری ارائه داده اند؛ ما کی میتوانیم به گرد اینها برسیم؟ یعنی يك چنین روحیه ای در آنها وجود دارد. بارها در طول این سی سال، بنده خودم با افرادی از این قبیل مواجه بودم که چه با زبان صریح یا نیمه صریح یا با زبان حال، همین معنا را بیان میکردند که «آقا ما البته باید پیشرفت کنیم، اما دنبال اینها باید حرکت کنیم! ما که نمیتوانیم به گرد اینها برسیم، چه برسد به اینکه از اینها جلو بزنییم؛ چرا بیخود زحمت میدید خودتان را؟». این هم يك بیراهه است.

این معنایش این است که يك ملت - حالا ملت ما به عنوان يك نمونه - و ملتهای گوناگون شرق و ملتهای مسلمان از جمله، محکوم به این هستند که همیشه دنباله رو حرکت غرب و شاگرد دائمی آنها باشند و هیچ وقت از خودشان امید نداشته باشند که بتوانند در آن سطح قرار بگیرند، چه برسد که از آنها جلو بیفتند؛ هرگز چنین روحیه ای نداشته باشند. این، يك بیراهه ی بسیار خطرناک است که امروز متأسفانه از سوی استاد دانشگاه، از سوی متفکر سیاسی، از سوی بعضی از گویندگان مذهبی ترویج میشود؛ این درست ضد تجربه ی طولانی مدت بشری است. چرا؟ مگر خدای متعال يك دسته از انسانها را این جور آفریده که همیشه باید جلو باشند؟ کدام واقعیت تاریخی این را نشان میدهد؟ مگر همینهایی که امروز در دنیا جلو هستند، در چند قرن قبل از این، ملتهای عقب افتاده ی دنیا در

همه ی مسائل گوناگون نبودند؟ دوران قرون وسطای اروپا مگر از یاد تاریخ رفته؟ دوران قرون وسطی - من بارها گفته ام - دوران تاریکی است، دوران جهل و ظلمت است برای اروپا؛ نه برای کشورهای مسلمان، نه برای ایران. همان دورانی که آنها اسمش را گذاشتند دوران جهل و بی خبری و ظلمت و خواب، همان دوران در کشور ما و در کشورهای اسلامی، دوران عظمت و پیشرفت علم و فلسفه است و پیشرفت سیاسی و اقتدار سیاسی.

این نگاه، خیلی نگاه خطرناکی است. در همین زمینه هائی هم که امروز شما مشاهده میکنید که در زمینه های علمی در کشورتان پیشرفت وجود دارد، در همین زمینه ها هم بالخصوص بعضیها می آمدند و میگفتند آقا فایده ندارد! ولی جوان مسلمان، جوان ایرانی، با همت، با انگیزه وارد شد و به سطح دیگران رسید و يك جاهائی هم از دیگران حتی جلوتر هم رفت؛ یعنی به نسبت زمانی که صرف کرده اگر ملاحظه کنید، جلوتر هم رفته. بنابراین، این تفکر یکی از آن تفکرات بیراهه است. مطلقاً نگاه نومیدانه نباید داشت. نگاه دین، نگاه اسلام، نگاه قرآنی به انسان این است که: انسان باید تلاش کند؛ تلاش با نظم، با برنامه ریزی و بی وقفه، تا بتواند به نتایج برسد. صدای اذان بلند شد.

امیدواریم ان شاءالله خدای متعال توفیق بدهد به شما که بتوانید در این میدان - در همین دورانی که شما دانشجو هستید و کشورتان در یکی از حساسترین دورانهاست - آزمایش خیلی خوبی برای کشورتان فراهم کنید و وسیله ای برای پیشرفت کشور باشید.

پروردگارا! این جوانهای عزیز را در سایه ی لطف و هدایت و حمایت خود ذخیره ی دنیا و آخرت این کشور قرار بده؛ در همه ی میدانها آنها را پیروز کن. پروردگارا! الطاف معنوی و برکات معنوی خود را به مناسبت این ایام ماه رمضان بر این دلهای پاک و جوان ببار؛ قلب مقدس ولی عصر را از همه ی ما راضی و خشنود کن.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته